

مؤلف کتاب بیضاوی: نام عبدالله لقب نام الدین

کنند ابوالحسن یا ابو سعید نام پدر ایشان عمر بن علی بن محمد  
بیضاوی شهریه که آنجا متولد شدند و به همین خاطر بیضاوی میگویند

بیضاوی از شهرهای فارس است که آنجا خیلی شهرت است

محول انگوشب زیار یافت مسعود در زبان فارسی

در اسفند میگوید در عربها بهش بیضاوی میگویند

در آن قلع بسیار بزرگ است از دور نمایان است

زاهد مشهور حسن بن منصور حلاج قاضی بیضا عابد زاهد

نیک صالح و امام بودند و بر عهده قضای شهر شیراز

آمد و پس از عزل به شهر تبریز هجرت کردند

اتفاقاً روزی در مجلس علمی حضور یافت و در گوشه

نشست هیچ کس از حاضرین از آمدن ایشان اطلاع پیدا نکرد

در آشنای و بحث معلم بابت نکته علمی بیان کرد



و جواب آن را از همه حاضرین درخواست کرد

و بی حاضرین قدرت آنرا نداشتند جواب بدهند

مدرس فرمود اگر کسی حل آنرا نمی داند باید همان نکته

را به عینی اعاده بکند و اگر آنرا نمی داند باید مفهوم

سوال را نقل بکند باز هم در مجلس کسی پیدا نشد

پس با تسدیدن این امر معنی مذکور را به عینی بیان کرد

و گفت در این نکته کوتاهی وجود دارد و آنرا با دلیل

تأیید کرد حاضرین که از این عالم ماهر و اطلاع پیدا کردند

بطرف آن متوجه شدند و زیر وقت از مقام خود بلند شدند

و ایشان را به نزد خود آورد و علت آمدن آنرا از تشریح

به تدریس جوابی شد بیفادوی از تعارف خویش خواهان اعاده

عهده قضا شد یعنی عهده قضا و شیراز وزیر پس از اعزاز

و اکرام ایشان را به عهده قضا تبریز مفتخر گردانید



قاضی بیضاوی در تمبر ناز به دست یکی از علما مسجود

محمد بن محمد نحاسی بیعت کردند و میان شیخ و من

و استاد قاضی بودند پس از وفات شیخ وفات حضرت

بیضاوی در کنار شیخ خود رفتند

تصانیف بیضاوی در فن حدیث شرح مصابیح و در

تفسیر بیضاوی در <sup>احول</sup> رفقہ مناجاج را نوشت در علم کلام تدوین

در نحو شرح کافی در منطق شرح <sup>مطالع</sup> را نوشت

علم کلام و حکمت از تفسیر امام غزالی علم معانی را از

تفسیر علامه زنجیزی عقائد و لطائف را از تفسیر امام راغب

افغانی اخذ کردند چونکه علامه زنجیزی مقتدری بود

قاضی بیضاوی اکثر اعتراعات و عقائد مقتدره

را با نهایت و با دلیل متن رد کردند و در فن تفسیر سه نوع

تفسیر داریم



Subject:

Year:

Month:

Date:

مختصرات مثل جلالین - و چیز پ متوطه مثل تفسیر مدارک تفسیر کشاف  
بیم مطولات مثل تفسیر امام رافعی روح الملائی تفسیر ابن جریر

نقہ



سوال دوم: اسمای سوره فاتیحه را با تفسیر بیان کنید و وجه تسمیه آنرا تحریر نمایید

جواب: فاضل بیضاوی برای فاتیحه چهار اسم ذکر میکند

۱- فاتیحه - ۲- ام القرآن - ۳- اساس القرآن - ۴- کثر القرآن

وجه تسمیه اول چونکه قرآن مجید از این سوره شروع میشود

گویا سوره فاتیحه اصل و منشأ قرآن است

و بخاطر مبدأ فاتیحه الکتاب و بخاطر اصل بودن ام القرآن

لقبه میشود زیرا ام به معنی اصل است

اهل عرب ام را به معنی اصل بکار میبردند هر کار جامع

و بنیاد هر چیزی را ~~اصل~~ و شاخه های آنرا تابع میگویند

چنانچه به مکه میگویند ام القرآن زیرا مرکز تمام شهرها است

سوره فاتیحه بخاطر امور دلیلی ام القرآن نیز میگویند

زیرا فاتیحه بر تمام مطالب که در قرآن ~~مضمون~~ یافته میشود

موجود است



یعنی خداوند ابتدا در آن ستوده شده است

و مشتمل بر امور نهی است و وعد و وعید نیز در آن است

و از الحمد لله رب العالمین تا ملک الیوم الدین حمد خداست

ایات نعت و آیات شعیب امر و نهی است و از اینها

علیهم تا و الفالین وعد و وعید است گویا سوره فاعی

مشتمل بر تمام مافی القرآن است وجه تسمیه سوره فاعی

مشتمل بر معنی قرآن اجمالاً است و تمام قرآن تفصیل آن است

قرآن مشتمل بر احکام عملی و نظری است مراد از احکام

فروع میاست مثل نماز روزه و غیره

وجه تسمیه چهارم این سوره به منزله نثر است چونکه نثر به محلی گفته

میشود که مال در آن جا محفوظ است گویا این سوره به منزله

نثر است که در آن قرآن کریم موجود است

در حدیث آمده است سورۃ الفاکه نثر من لنوز القرآن



اسم ۵ - سوره کافحه به این خاطر گفته میشود که در نماز بدون

تغییر خوانده میشود بخلاف سوره های دیگر

و نیز تمام معانی قرآنی در آن موجود است سوره کافحه

به این خاطر گفته میشود که بطور اجمالی بر تمام مضامین

قرآن پاک دلالت دارد و قسم محمد - هشتم شکر هم دعا  
و یعلیم الله السوره طوالت ۱۱ سوره شافی هم سوره شفا <sup>ع</sup> سبع المثانی  
سوال <sup>الف</sup> در اسم اختلاف است در نزد بهره اسم از سوره

مستق شده که ناقص است و در نزد کوفیان اسم از و ستم مستق

شده که مثال است - و در نزد مبرد و غیره از بحالت بهره

اسم از اسماء محذوفه الاعجاز است یعنی در جمله آن در اسمی

است که آخر آن به کثرة حذف شده است <sup>استعمال</sup> یعنی از آن

در اسم یکی این است که بخاطر کثرة استعمال حذف میکنند

مثل یوم و دم که در اهل بدین و دینو است به همین خاطر

اسم از سوره مستق شده



و بجا طر نشسته اسمها و تورات مرکبات تخفیفاً از آخر آن  
داو برداشته و حرف اول آنرا ساکن و بجا طر بجای  
از ابتدا به سکون در شروع جمله وصل اضاف کردند اسم شد  
پس معلوم شد اسم از سَمُو به معنی علو از باب تفعیل میآید  
شهادت این امر از گردان آن مشخص میشود:

جمع اسم اسماء است و جمع آن اسماء و غیر آن  
~~تجمع~~ شمی و صافی آن نسبت می آید لذا اصل اسم  
و سم بود جمع آن اسماء و جمع جمع اسم و غیر آن  
و سمع صافی آن و نسبت می آید:

دلائل مسلک برسان: شعر ابو خالد نقی زاحی است

وَاللَّهُ اسْمَاءُ سَمَاءُ مَبَارَكًا أَسْرَثَ اللَّهُ بِهِ آتِيكَ

یعنی خداوند سماء مبنی بر اسم مبارک گذاشته

طعن آن که ذات سماء بر دیگران ترجیح نام سماء ترجیح  
دارد



و نام عمده بر آنها گذاشته از این نظایر معلوم می‌شوند  
که لفظ اسم ناقص است برخلاف بحث مذکور کوفیه  
که عالم کوفی می‌گوید که لفظ اسم از و ششم من شده است  
و از اصنام یا گانه مثال است را و را حذف کردند عوض  
آن هزه و ط آوردند تا از و ششم است اسم شد :  
دلیل آنها است که در این صورت تعلیل اندک انجام  
میگیرد فقط واو را حذف میکنند و هزه می‌آورند  
و در تعلیل برین واو را حذف میکنند بعد از آن در  
اول هزه وصل داخل می‌شود که در آن کثرة تعلیل است  
همذا که علت تعلیل بر کثرة تعلیل ترجیح دارد  
قلت  
البته جواب شاهد اصل بهره از نظر اصل کوفه این است  
که در تمام آنها قلب است مثلاً جمع اسم اسماء است  
که در اصل او اسم است لیکن قلب کردند



او را اسما ساختند و در امثله دوم اسما سامی و غیره هم  
 قلب وجود دارد در جواب کوفیان این است و  
 از طرف بفرمایید در تمامی این کلمات قبول کردن قلب  
 توجیه پیدا است؛ و برخلاف اصل و نیز اگر اسم از سَمُو  
 اشتقاق شده باشد در واقع اسم بر رفتن نشان  
 می دهد دلالت میکند و باعث استیفاء از اعیان می باشد؛  
 لهذا مَسَمُو شدن اسم از سَمُو بسیار بهتر است از اینکه  
 از سَمُو مشتق شوند اگر چه در این مورد علت علل است  
 ولی برخلاف قیاس است زیرا در کلام عرب رایج  
 و مستعمل نشده که از اول حذف کنند و هزه وصل بجای  
 او بیاورد البته از آخر کلمات همیشه حذف میکنند؛  
 و بعضی اوقات در اول هزه وصل می آورند که این امر  
 در میان کوفیان رایج است



لذا از این جهت خلاف اصل کلمه را استعمال نکنیم

همان کثره علیل و استعمال آنست بر مانون صحیح بهتر است

از علت علیل و از اینکه علت علیل باشد و بر اصل عمل کنیم

مسئله اهل بصره از کوفی بهتر است: بـالف در حقیقت

چنانکه در ذات و صفات الله و مردم صیران هستند

در تحقیق لفظ الله هم صیران هستند که آیا لفظ الله عربی است

یا عجمی اگر عربی است علم است یا وصف و غیر ذلک

ما فی بیضا و سحر قول نقل کرده است: لفظ الله اسم مستعار

۲ علم است بمعنی مشتق است بمعنی لفظ الله سور یانی است

خلاصه قول این است که لفظ الله مشتق است!

در اهل الاثر بوده است چنانکه در شعر عیس بن عمر

آمده است معاذ الله ان یلون کفیفه کذبیه

ترجمه از این قرار است و از این سخن به الله بنیاد میبرم

که همواره من در خوب صورتی مانند آهو باشم

نظر آن لفظ اناسی است که در اصل اناسی است



چنانچه در قول شاعر آمده است

ان الله يائس على الایاس <sup>ترجمه</sup> مشکلات مانند پرواریدها برای

اشخاص فرو میریزند در حالیکه مطمئن و عاقل میباشند

پس همة الله برخلاف میاس برای <sup>لحقیق</sup> حذف شد

و عوض آن الف لام آوردند ولی چونکه الف لام بطور

تأکید نمی آید بلکه عوض است لذا در صورت نیاز بودن

بهمزة بالله صدا زده میشود زیرا لفظ الله بر معبود بحق

محموض است و بردگی آن اطلاق نمی شود

لفظ الله در <sup>اصول</sup> موضع از نظر لغوی بر هر معبود اطلاق میشود

چه حق باشد چه باطل ولی بطور اکثری بر معبود بحق

اطلاق میشود مثل کلمة النجم عام است بر هر ستاره

ولی بعداً بر شریک یا غایب آمده است

پس از این بحث قاضی صاحب برای استق من لفظ الله

یا قول نقل کرده است



۱- الله از باب فتح: و هذا مستق: یا از باب یاء الله از باب سماع مستق است

۲- لفظ الله عالم ذات مخصوص رب العالمین است لذا این

لفظ خودش موصوف قرار بگیرد ولی صفت نمی شود

بلکه تمام اسماء صفت او واقع می شود **دلیل دیگر این است:**

بر ذات واجب الوجود اسم لازم است که تمام صفات برای

او برگردد و ظاهر است که بدون لفظ الله صریح از

اسمای حسنی در آن این صلاحیت وجود ندارد:

یعنی لفظی که بر موصوف بودن دلالت کند فقط لفظ الله

است اما الفاظ دلالت کننده بر صفات بسیار است

۳- **دلیل التزامی است** یعنی اگر لفظ الله علم نباشد

بلکه صفت باشد لا اله الا الله مفید توحید نمی شود

چنانچه گفته لا اله الا الرحمن مفید توحید نیست



حال که به اجماع علماء لا اله الا الله کلمه توحید است  
لذا هفت قرار دادن <sup>لفظ</sup> الله صحیح نیست بنا بر قول صحیح علم  
**محل سوم این است:** این لفظ الله علم نیست بلکه هفت است

و قافی بیضاوی ترجیح داده است که خلاصه آخر این است

که این اسم به اعتبار اصل وصف است لیکن علمیت بر آن  
غلبه کرده است و در هر سه چیز قائم مقام عالم قرار گرفته

**۱ در تمام صفات برای موصوف بودن ۲ خودی هفت نبودن**

**۳ در نفع شرکت:** خلاصه و توزیع این است که لفظ الله

برای خداوند قدوس اسم است و اطلاع آن بر هیچ کس

دیگر نیست نسبت همین است سبک زجاج مخور

و قول علامه زنجیری و علامه گنجی و امام الحرمین:

و امام رازی و امام و قول فقهاء امام شافعی و امام حنابل و امام

مثل لفظ خدا در فارسی الله اسم نکره است که



اطلاق آن غیر خداوند بردگرم صحیح باشد. لذا این

نه جمعی دارد و نه از نقطه مستحق شده و ترجمه هم در زبانهای

دیگر هم ممکن نیست، البته علم لذات واجب الوجود المسجوع

صفات کمال: **سوال ۴** آیا تسبیح خرد فاتی است یا نه:

و اختلاف فقها با دلیل بیان کنید؟ و قول راجع را بیان کنید

**جواب** در باره مسئله وجود دارد اول اینکه بسم الله داخل

قرآن است یا نیست

جواب به اتفاق علما که بسم الله خرد سوره نمل است و بعضی آیه است

مسئله دوم بسم الله خرد فاتی است یا خیر در این باره اختلاف وجود دارد

در نظر بعضی بسم الله خرد فاتی که کتاب است همین است  
مسکوت امام شافعی، ع، و ابن مبارک که کتاب از نظر فقهای مدینه  
شام بهره و قراء هم رئیس امام احمد بن حنبل، ع، و امام اوزاعی  
و شوری رکنه خرد الحمد نسبت همین است مسکوت اخلاف  
از امام اعظم، ع، در این باره تقریبا وجود ندارد  
و لیکن چونکه در نظر اکثر فقها بسم الله خرد الحمد نسبت

و سکوت امام ابو حنیفه، ع، در این مسئله



دلیل عدم جزئیت است و ز نظر امام ابوحنیفه (رح) ۱

بسم الله نه جزء فاتحه است و نه جزء سوره دیگر لهذا در نمازهای

جهر صگام قرائت فاتحه بسم الله جهرأ خوانده نمی شود

و نیز صگام تمام بودن سوره و شروع سوره دیگر نه خواندن

بسم الله دلیل عدم جزئیت است البته بسم الله در تمام

سور به عنوان فصل می آید و تبرکاً و تمیناً خوانده می شود

چنانچه در حدیث شریف آمده است کل امری بانی الحمدیث

**از نظر امام محمد (رح) که راجع به بسم الله** در ایشان سوال شد

فرمود ما بین دفین کلام الله است و ظاهراً است که ما بین

دفین بسم الله هم آمده است لذا جزئیت نزد احناف ثابت

است چونکه قاضی صاحب شافعی مذهب است دلائل خود را

بر جزئیت بسم الله و الحمد لله ذکر میکنند که ما هم دلائل خود را

ذکر میکنیم **حدیث حضرت ابوهریره (رح)** که آنحضرت (ص)

فرمود سوره فاتحه یا آیه است و اولین آیه او

بسم الله الرحمن الرحیم است **حدیث حضرت ام سلمه (رح)**

که رسول الله (ص) فرمود سوره فاتحه را تلاوت فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین این را یک آیه مگرد

**جماع منعقد شده** که ما بین دفین کلام الله است ۱

**ع بطی از نظر حدیث برای تجرید قرآن شریف از غیر الفا و**

قرآن تاکید شده است حتی اینکه آمین را در قرآن نمی نویسد

اما و قیل بسم الله نوشته شده دلیل جزئیت بسم الله ثابت

است که جزء قرآن است



دلائل احناف: **۱- حدیث بن عباس رضی** و قرائت خود را بخوانی  
که بعد از تکبیر در قرائت نماز از الحمد لله شروع میکرد و رواه مسلم.

**۲- حدیث ابنی رضی** میفرماید که من پشت سر رسول الله صلی  
و ابوبکر و عمر رضی، نماز خوانده ام من کسی را ندیده ام که جهرأ  
بسم الله الرحمن الرحیم را بخواند؛ رواه بخاری و مسلم متفق علیهما  
پس معلوم شد که بسم الله جزء فاتحه نیست و اگر چنانچه جزء  
فاتحه بود همچنانکه الحمد لله را به جهر میخواند بسم الله الرحمن الرحیم  
را نیز میخواند **۳- حدیث عدسی** در روایت خود حضرت ابو هریره رضی

که فرمود فاتحه در میان من و بند من نطف نطف تقسیم شده  
و قسبه بنده میگوید الحمد لله رب العالمین خداوند میگوید حمد حق عبدی  
و قسبه بنده الرحمن الرحیم میگوید خداوند میگوید ادنی علی عبدی  
در این حدیث بزرگی شروع از الحمد لله شده نه از بسم الله؛  
اگر چنانچه سیمیه جزء فاتحه میبود ذکرها از آن به میان می آمد  
**۴- حضرت احمد بن حنبل میفرماید که عبد الله بن مفلح فرمود**

که من از پیغمبر صلیم در نماز بسم الله میخواندم پدرم شنید  
بعد از فراغت نماز فرمود ایاک الحمد لله فی الاسلام؛  
بلا شبهه من پشت سر آن حضرت رضی و حضرت ابوبکر رضی،  
حضرت عمر و حضرت عثمان رضی، نماز خواندم این حضرات در شروع  
نماز جهرأ بسم الله نمیخواند از این حدیث معلوم میشود که بسم الله  
جزء فاتحه نیست طبق حدیث نظر فقهای مدینه و شام ترجیح دارد  
و همین است قول احناف؛

**رلیل پیغمبر این است** که بسم الله را اگر جزء فاتحه بدانیم در

الرحمن الرحیم در فاتحه تکرار میشود



که این خلاف بلاغت است **جواب** معای شواغع که در نظر اخلاف  
به آنان داده شده است حدیثه برای شواغع از ابو جعفر سره (یعنی)  
نقل شده در آن تعارضی است و طبق قاعده اذا تعارضی  
تساوی قطعی در روایت ام سلمه شاید بسم الله بیکجا تلاوت شده  
فاذا اجاد الاحتمال بطلت اسبابا پس مسلک ما ثابت شد  
**سوال ۵** عبارت آئیده را تشریح کنید و ابابطله بمحذوف  
تقدیر بسم الله اقرا بمثلها من منته و سبعون

بسم الله در این عبارت از نفر مفسر مورد بحث است

~~تقدیر آن چنین است~~ قاضی صاحب میگوید بسم الله جار است  
تقدیر چنین است بسم الله اقرا زیرا آیه بعد از آن می آید  
محذوف است یعنی خوانده می شود: البته بعضی از علما میگویند  
احل عبارت چنین است بسم الله اکتب ولی از وجه الفاظ  
که بسم الله به او متعلق باشد الفاظ کلمه اقرا بجهت است  
نزد بعضی از علما کلمه ابد را مقدر میگویند چونکه ابد با فعل  
تسمیه کننده معاً ثبت ندارد لذا مقدر دانستن اقرا از مقدر  
دانستن ابد و بجهت است لذا در این صورت تقدیر عبارت  
این است شرح آن چنین است در بسم الله با حرف جار است  
متعلق آن محذوف است راجع به متعلق آن نحو بیان اختلاف  
دارد آیا فعل مقدر کنیم یا اسم و اگر فعل مقدر باشد آیا  
فعل آن بجهت است یا فعل بعضی فعل آنرا مقدر میدارند

یعنی ابتدا دلیل آنها در تاسیوی معنی است کل امر بالمعروف  
که در آن لفظ ابد آمده است که فعل است بعضی اسم  
مقدر میکنند معنی بسم الله ابتدا دلیل آنها اینکه در قرآن  
آیه بسم الله بکریها و مرسلها آمده است که در آن اسم  
بعضی مقدر ظاهر کرده اند



**دلیل دوم اینکه در مقدار کردن اکسیر در اسمیت معتد در اسم است**

و بی مافی صاحب فعل خاص مقدار میکند یعنی بسم الله اقرأ

**و دلیل آن این است** آنچه بعد از تسمیه می آید او را از قبیل

مفروع است پس خود کافی صاحب یک قاعده کلی بیان

میکند که شروع کننده هر کاری با تسمیه شروع میکند و برای آن

لفظاً دلالت کننده است بر آن یعنی يك فعل مشتق مقدار

میکند که اخذ باشد و بسم الله با متعلقش پس خود کافی صاحب

اعمال گذشته را تعقیف میکند که مقدار کردن فعل خاص یعنی

اقرأ از آن که ابد و باشد بهتر است زیرا ابد و فعل عام

است این با فعل از نظر مطابقت و دلالت فعلی بعید

است که فاعل تسمیه گوینده بسم الله شروع میکند یا نوشتن را

**لذا اقرأ بهتر است قول دوم این است که ابتدائی اگر**

مقدور باشد که فعل خاص است از ابتدائی اقرأ را مقدار

کردن بهتر است زیرا در این صورت قبول کردن

حذف بیشتر پیش می آید به این طور که ابتدائی را شما

مبتدای مؤخر قرار داده و بسم الله را با حاصل یا کائن یا

ثابت متعلق دانست ضمیر قرار دهید؛ لذا اول لفظ ابتدائی

مقدور قرار دادیم بعد لفظ کائن قرار دادیم بعد ثابت که چند حذف

پیش می آید بخلاف اقرأ که در این صورت حذف کمتر وجود

دارد لذا قلت حذف از کثرت حذف بهتر است

البته جواب آن دلیل که ابد و را از حدیث کل امری بال

لم یبدأ اخذ کرده بودم جواب آن این است که در این حدیث

انثبات ابتداء مراد است نه تلفظ ابد و؛ **کما فی قوله تعالی**

**اقرأ باسم ربك**؛ توضیح بر عبارت کافی صاحب یکی اشکالی

وارد است



Subject:

Year:

Month:

Date:

در اینجا که قاعده کلی بیان کرد میگویند که ذالک یحکم کل  
فاعل ما یعمل تسمیه مبدأ له یحکم کل فاعل نقواً يدل علی ان یعمل  
تسمیه مبدأ له

سوال و عبارت آن بنده را شرح دهید و تقدیم المفعول ههنا  
و مع کما فی قوله تعاضی بسم الله محبرها یا کون عبده لانه احکم و ادل  
علی الاختصاص و ادخل فی التعظیم و ادخل فی الوجود فان التسمیه تعالی  
مقدم علی القراءة کیف لا وقد جعل آله لها من حیث ان الفعل  
لا ینتم ولا یقتد به شرعاً ما لم یصدر باسمه تعالی نقوله فی کل امری الحدیث  
جواب در واقع این عبارت جواب یک سوال مقدر است و آن  
این است در تقدیر بالا متعلق بسم الله را مفعول اقراء قرار  
داد تقدیر عبارت این است بسم الله اقراء و از آن امر  
تقدیم مفعول بر عامل لازم می آید، حال طبق قاعده تقدیم عامل بر مفعول لازم است  
در این محل یعنی در تسمیه تقدیم مفعول بر عامل نیست موصراً است  
و این امر کثیر الوقوع میباشد چنانچه در آیه بسم الله محبرها  
و یا کون عبده مقدر شدن مفعول بر عامل در این جاها دیده میشود  
علت موثر بودن و تقدیم مفعول بر عامل به چهار وجه  
۱- امکان پذیر است (مفعول یعنی بسم الله مهم است بسم الله اقراء)  
۲- اختصاص بیشتر دلالت دارد زیرا در نحو خواندن تقدیم ما حقه و ناخیر  
تقدیر المحر  
۳- تقدیم بیشتر دخل دارد زیرا که مقدم است بر نظایر و ما مفعول و محتر است  
۴- تقدیم بسم الله با وجود اسم بیشتر موافق میباشد زیرا اسم  
بسم الله برتر است از مقدم است چرا چنین نیاید زیرا اسم الله  
آله قرائت قرار میگیرد زیرا آنکه با اسم خداوند شروع نمیشود  
و اعتبار ندارد در بیان برای نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود کل امری بالحدیث



**سوال هفتم:** انما کسرۃ الباء و من حق حروف المفردة ان تفتح لاحصائها

لجزء الحرفية والحجر کما کسرت لام الامر والافاضة داخله على المظهر ولفعل بينهما وبين لام الابداء ولام التاكيد

صنف مع، يك اعتراض را نقل میکند انما کسرۃ الباء و من حق حروف المفردة ان تفتح یعنی باسم الله را تخرج داده حال که حروف مفردة

**سوال هشتم:** است و حق حروف مفردة فتحه است؛ لذا باید با را فتحه میداری و در واقع تفصیل این اعتراض اینگونه است

حروف که از خارج بیرون می آید **قسم است** **حروف مبانی**

**۱ حروف معانی** حروف مبانی آنرا گوید که از آنها اسماء درست

میشود یعنی کلمات تعبیر می شود لیکن خود کلمات حروف کلمه نیست مثل زید یک اسم است و کلمه است که تعبیر آن از زبده حرف

انجام گرفت رزی د، حروف نه کلمه هستند نه آن حروف جداگانه معنی دارند لهذا به این حروف معرب من متعل می شود

چونکه اعراب و بنا صفات کلمه هستند و نه صفات این حروف و این حروف مبانی کلمه نیستند **۲ حروف معانی** آنها را میگوید که **یک اسمی از کلمه میباشد**

و در مقابل اسم فعل می آید مثل ف و ع با این حروف به بنا متعلق میشود و تنبیه به بنا متعلق میشود اصل در بنا سکون است

زیرا بنا یک حال دائمی است که خواهان تخفیف است

و اصل تخفیف سکون و بی اگر حروف مفرد در ابتدا بیاید ابتدا به سکون ممکن نیست لذا باید یک گونه حرکت در داشته

باشد و بی حرکت آنها چنین میباشد که مناسب و قرین سکون

باشد و الفقه اخف الحركات از اینها اعتراض واضح شد

که با در اسم الله از حروف مفردة است لذا آنرا طبق قاعده

سابقه مفتوح بخوانند



**علامه مفتحی جواب میدهد اختصاصها بلزوم الحرفیه و لجز**

یعنی به خاطر لزوم حرفیت حرف بودن بر آن جرعی کسر دادند  
چونکه با ما بعد خودش جدا کردن لازم و با حرفیت و جر کسر مناسب  
است زیرا مناسب حرف سکون است و سکون عدم حرکت را  
میگوید و کسر هم بجای طرقت وجود خودش به منزله عدم است  
قلت وجود به این خاطر است که کسر بر تمام افعال داخل نمی شود  
به غیر منفرف کسر نمی آید مناسب کسر این است کسر و جر  
معلوم است که اهل با مناسب خودش مناسب دارد:

چونکه بیشتر با کسر مناسب دارد لذا جر هم با کسر مناسب دارد  
راگر با جر نمی دادند مخالفت اهل با موثر لازم می آمد  
لذا به خاطر حرفیت و اختصاص هر با را کسر دادند

مثل لام امر لیفعل کسر داده شد باز لام ابتدائی  
باشد که در افعال داخل است و نیز لام رضاقت را  
کسر دادند که بر اسم مفرد داخل میشود و در لام امر بخاطر

خفیف است مفتوح است **بر جواب مفسر علامه یک اشکال وارد**

**میشود** که ایشان برای کسر دادن علت را حروف مفرد و لزوم  
حرفیت و لزوم جر قرار داده است حال که بعضی حروف یافته  
میشود که بر آنها حرفیت لازم است نگه سوریست بلیک مفتوح است

چنانچه در آیه **فاغسلو وجوهکم و اید یایم الی المرافق** آیه ۱

یا عا طفه و ادعا طفه با وجود حرف بودن مفتوح است

و نیز **کتاب آل فرعون و الذین من قبلهم**

در کاف تشبیه وجود لزوم حرف جر مفتوح است

**جواب این سوال این است** که علت کسر را لزوم حرفیت

و جر قرار دادند و ادعا طفه و کاف تشبیه علی سبیل

الاجتهال یافته نمی شود مگر لزوم جر یافته نمی شود



زیرا لازم نیست ما بعد واو عاطفه مجرور باشد بلکه ما بعد  
واو عاطفه مطابق طابع معطوف علیه است و در کاف  
نسبه لزوم جواس است لیکن معرفت لازم نیست

ریا او گاهی در معنی مثل میباشند که رسم است

**سوال هشتم این عبارت را تشریح کنید**

ما معنی الحمد والممدح والشکر این عبارت را با بیان فرق  
تشریح کنید پس عبارت آورنده را تشریح دهید  
و بماکان الحمد من شجب الشکر اشبع للنعم وادل علی  
حکاتها الحق الا اعتقاد و ما فی آداب الجوارح من الاحتمال  
جعل رأس الشکر والحمدة غیه قوله (ص) الحمد رأس الشکر

من لم یحمد الله لم یشکر الله

جواب معنی الحمد تعریف کردن بر خوبی اختیاری است

چه مقابل نعمت باشد یا نباشد و قدح بر فعل عمده

و پسندیده تعریف کردن است خود آن فعل اختیاری باشد

یا غیر اختیاری مثل جمله زید علی علمه و کرمه و درست

نیست حمدت علی حسنه بلکه در این صورت مدحت علی حسنه

ریا حسن را مدح میگوید: فضای مروارید و زیبای باغ را اگر

بیان کنیم آنرا مدح میگوید معنی از علما میگوید حمد مدح

هم معنی و مترادف است علامه زنجیری صاحب کشاف



میلوید مترادف است شکر در مقابل نعمت می آید پس

معنی شکر تعریف کردن بر انعام و اکرام است که از طرف منعم

انعام میگیرد چه این شکر به زبان باشد و چه اعضا و جوارح  
کاری انجام دهد که تعظیم منعم فهمیده شود و بقول شاعر

اتا که نهای منی ثلاث بدی و نساخی و ضمیر الموصیاء

ترجمه نعماتی که به من عطا شده ویر من از صحبت فایده رشیده است

پس من تعریف به وسیله دست و زبان قلب انجام میدهد

معنی ببرکت اعضا و جوارح من در اطاعت لای  
دل در عقیده شای مشغول است

در این شعر در میان حمد مدح عموم مخلوقی من وجه است

حمد از نظر مورد خاص است و قوام از زبان انجام میگیرد

و نسبت به متعلق عام است خواه در مقابل نعمت باشد یا نباشد

بخلاف شکر که با نعمت متعلق دارد پس در میان متعلق

و متعلق این نسبت وجود دارد از این شکر نیز معلوم میشود

که در میان حمد مدح عموم مخلوقی من وجه است



Subject:

Year:

Month:

Date:

حمد از نظر اعتباری مورد خواهی است زیرا مخصوص زبان است

و از نظر متعلق عام بخلاف شکر که با نعمت متعلق دارد پس به اعتبار

متعلق عام و از نظر مورد خواهی است یعنی در میان حمد و شکر

عموم خصوص من وجه است **دو ماده وجود دارد اما وجه اجتهاد**

**۱ ماده افتراق** ماده افتراق و فصلیه برای کار عمده به زبان تعریف

کرده است حمد گفته میشود شکر نسبت **۲ ماده افتراق** **۳ ماده افتراق**

**و فصلیه برای کسی از نظر عقیده قلبی یا اعضای جوارح انجام داده شده**

**شکر است حمد نسبت** **۴ ماده اجتهاد و فصلیه برای منعم به زبان**

**تعریف انجام گیرد حمد شکر صرد و صا در میسر و اما اگر درین طرح**

تشریح کافی بیضاوی در واقع از اینک دفع سوال مقدر را منتهای

جواب این است در میان حمد و شکر نسبت عام حاصی درست

نسبت زیرا معنی عام من وجه این است که هر یکی بر بعضی از

موارد دوم صادق بیا بد حال که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود الحمد و الشکر

از این عبارت معلوم میشود که حمد جزو شکر است زیرا شکر هستیم قرار داده حمد را جزو آن قرار داده فلذا هر است

که کل بر فرد صادق نمی آید پس نسبت عموم و خصوص من وجه

درست نیست

و حمد نسبت عموم خصوص من وجه است عام



قافی بیضای جواب میدهد حمد از نظر مورد ~~مستطابق~~ یکی از موارد

سه گانه شکر است اگرچه از مورد متعلق فرد شکر و یک شاخه حمد است  
و حمد شاخه راست در تمام شاخه های شکر برای اظهار نعمت

اعلی و اوفق میباشد تا وقتی که این امر وجود دارد

پس این اظهار به شکر یک نعمت بزرگ است زیرا عمل  
قلب مخفی است تا وقتی که به زبان ظاهر گردانیده نشود

اعتبار منعم علیه مخفی و غیر معلوم است و در عمل اعضا

و جوارح امکان ریا امکان بمع وجود دارد به خلاف

شکر لسانی که حمد است این از زبان افراد شکر گزارانی

انجام میگردد که از هرگونه شکوک و احتمالات نیست

به همین خاطر آن حقیر می، ارشاد فرمود: **الحمد رأس الشکر**  
لذا اگر از بنده حمد سرزد نیاید گویند یا شکر خداوند را ادا نکرده است

**سوال نهم این عبارت را شرح دهید:**

وربما بالابتداء وضرب الله و اعلم ان نصب وقد قری به و انما عدل عنه

الی الرفع لیدل علی عموم الحمد و نیاتنه له دون مجرد وحدوثه

و هو من المبادراتی تنصب بانفعال المفعول لا انشکاء تستعمل معها



والتعريف فيه للمجنس ومعناه الاشارة الى ما يعرفه كل احد

ان الحمد ما هو و قيل للاستغراق اذا الحمد في الحقيقة كله له  
ادها من خير الا وهو مولى بوسط وغير وسط كما قال الله تعالى

وما يكن من عمة من الله وفيه بانه استعار بانه تعالى في قادر  
مريد عالم اذا الحمد لا يتحقق دون من كان هذا شأنه

**جواب سوال ۹** و رتبه بالا ابتدا و خبره لله يعني رفع الحمد

بنا بر ابتدا است و خبر آن لله يعني از نظر تركيب نحوی

الحمد بنا بر مبتدا بودن مرفوع است و خبره لله رب العالمين

تمام جمله زيرا الله موصوف رب العالمين مضاف با مضاف اليه

صفت اول الرحمن صفت ثانی الرحمن صفت ثالث ذلك اليوم الذي  
مضاف با مضاف اليه يوسسه صفت راجع به هو الله که موصوف بانه

موصوف باجهار صفت خود همبر و برای جار با خبر و خود موصوف

تأنيت محذوف است تأنيت خبر مبتدا هيما شد مبتدا با خبر خود

جمله اسمة خبره احواله انقلب و قد قرى به يعني انقلب الحمد طلب

است چنانچه در نيك قرأتی شما ذ منسوب خوانده میشود

که در اصل نحمد الحمد لله جمله فعلیه بود



البتة سؤال این است که این جمله فعلیه به جمله اسمیه چگونه و چرا  
بدل شد و به جای نحمد الله الحمد لله شد این چه فایده دارد  
مفسر میفرماید انما عدل عنه ای الرفع لیدل علی عموم و سیاقه  
دون تجدد و حدوث یعنی از ضلّی نصب به رفع به ضمن خاطر  
عدول کرد تا که برای عموم حمد و سیاق حمد دلالت کند نه بر  
تجدد و حدوث مطلب این است که الحمد الله جمله فعلیه برای  
تجدد و حدوث به ضمن خاطر از جمله فعلیه به جمله اسمیه مستقل  
شد و الحمد لله شد که برای عموم حمد و سیاق حمد دلالت  
کند و برای دلالت کردن بر سیاق به خاطر جمله اسمیه بهتر است  
و عمومیت به خاطر آنکه آمد برخلاف آن عبارتیه نحمد الله  
باشد که منسوب باشد در این صورت هر دو این فایده  
مفعول مسکود زیرا حمداً مفعول مطلق منسوب به فعل محذوف  
است زیرا محذوف کامل مذکور لذا فعل ناصب همزوف حکم فعل  
مذکور را دارد در این صورت عموم و سیاقه از بین می رود  
عموم به خاطر این امر که بر فعل دلالت میکنند



معنی نسبت الی الفاعل که برای تعیین دلالت میکنند چونند  
فعل به زمانه معنی مقرران است و معنیهن المصادر را التي  
تنتصب بافعال المفعول لا تنکار استعمال هم از آن مصادر در  
میباشد که به وسیله افعال محذوفه منسوب میشود و این  
مصادر به افعال مستعمل نمی شود بلکه افعال آنها را بطور وجوب  
حذف میکنند و آن مصادر را قائم مقام آخر قرار میدهند  
یکی از آن مصادر شکر و شکر است و مجد مجدا میباشد  
و تعریف در الحمد برای جنس است و معنی آن اشاره به  
ما عیرفه کل احد ان الحمد ما هو یعنی در الحمد لام تعریف برای  
جنس است و مقدر از این لام تعریف اشاره است به این  
حقیقت هر شئی میدارند که حقیقت حمد نیست یعنی بناء علی  
جیل الاختیاری در این صورت معنی آن این است که  
ما صیت حمد و حقیقت حمد برای الله تعالی مختص است  
و مثل لا سقران اذا الحمد بالحقیت کله از ما من خیر الا هو  
به وسره او غیر وسره بقوله تعالی وما یکلم من نعمه من الله



بعضی از دانشمندان اصل علم میگویند الف لام در الحمد برای  
استغراق است یعنی تمام و کمال حقیقت حمد برای خداوند متعال  
است چونکه تمام خوبی ها را به مردم عطا کرده است یا لوالله  
یا بلا والله لقوله تعالی وما لک من نعمه یعنی هر نعمتی که

شده از جانب الله رح است و نیز **رِسَالَتِی** است  
**الْحَمْدُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُلْكُ قُلْ بِيَدِكَ الْخَيْرُ كُلُّ شَيْءٍ بِرِجْعِ الْأَمْرِ كُلِّهِ**

خلاصه این است که الف لام جنس باشد یا استغراق هر دو درست  
است ولی علامه زنجیری باین اشاره به طرف اعتزان دانشمندان است  
چنانچه میگوید والا استغراق الذی یوصو کثیر من الناس وهو منهم

یعنی تو هم استغراق که از بعضی مردم دیده میشود فقوا خیال باقی  
است علامه زنجیری استغراق را به طبق عقیده معتزله در

مسئله خلق افعال اعتداف کامل وارد میشود فی الجواب  
که در الف لام جنس استغراق ثابت میشود دلیل آن این است  
که اگر فردی از حمد برای غیر ثابت باشد بر آن اطلاق جنس حتماً  
میشود از وجهیکه اطلاق جنس بر فرد درست شد پس ثابت

شدن فرد برای غیر نیز ثابت میشود و در این صورت



قائمت بودن جنس برای غیر نیز ثابت می شود و در آن نیز  
اطلاق شدن جنس حتماً پیدا می آید و جنس هم بر ذات  
باری تعالی <sup>مختص</sup> نمی شود حال که شما جنس هم را برای ذات  
الله <sup>مختص</sup> کردی پس معلوم می شود در مسئله اختصاص در جنس  
پیدا می شود پس اختصاص جمیع افراد بر ذات <sup>باری تعالی</sup>  
هم ثابت می شود پس در صورت جنس بودن، زعمه خاص شد  
در جنس و اختصاص جمیع افراد بر ذات الله تعالی هم ثابت می شود  
پس در صورت جنس بودن، استغراق هم همیده می شود  
پس الف لام و استفهامی باشند یا جنس تمام افراد هم حفظ برای  
الله است زیرا تفریع می شود و محفوظاً در واقع بطرف سنان  
و خالق و فیه انوار بانه تعالی می قادر بر عدل و انصاف  
لا یحده الا من هو اسنان



سوال نهم این عبارت را تشریح کنید: و رفعه بالا بتدا و خبر  
 لله و اهله الثقب و قد قرى به و دنا عدلی عنه الی الرفع لیدل علی  
 عموم الحمد و سیانته له دون فجدده و عدوته و هو من المقادیر الی الثقب  
 یافعال مفعول لا تکار استعمال معها والتعریف فیہ للجنس و مفعول الی  
 ما یعرفه کل اعدان الحمد ما هو: قبل لا تنفراق اذا الحمد فی الحقیقه  
 کله له اذا من خیر الا و هو مولیه بوسطا و غیر وسطا کما قال الله ج  
 و ما یکن من نعمه فمن الله و فیہ یانته و شعار بانه تعالی حی قادر  
 عادل مرید عالم اذا الحمد لا یحققه الا من کان هذا شأنه  
 و قرى الحمد بالتباع الدال اللام و بالعکس تنزیلاً لهما من حیث  
 انها یستعملان معاً منزله کلمه واحده

جواب یعنی حمد الحمد لله اشاره به این امر است که الله ج  
 حی قادر به اراده یعنی کسی که در او این صفات چهارگانه یافت  
 شود مستحق حمد هستند زیرا حمد عبارت است از تکریم کردن  
 بر محاسن اخصیاره و معلوم است افعال اخصیاره از ایشان صادر  
 میشود زیرا که قادر برای افعال هستند و نام اراده این است  
 که به اخصیار کار کردن پس مرید و قادر بودن الله ج ثابت  
 گردید و چونکه صفات علم بودن حیات ممکن نیست لهذا برای



حی است و قری الحمد باد اتباع الدال اللام و بالعکس تنزیلاً لهما  
من حیث انهما یستعملان معاً منزلة کلمه واحده در الهمدیه ده قرائت  
است در یک قرائت دال را تابع لام جاریه قرار دادن کسر منجوا حد  
در برعکس یعنی لام را تابع دال قرار داده با فتح لام منجوا نیم به هر  
صورت در مشد اشکالی وارد نمیشود و اشکال این است که حرف  
را تابع حرکت حرف دیگر آن وقت قرار میدهد که هر دو حرف در یک  
کلمه باشند و بی اینها در دو کلمه است حاصل جواب اینکه این هر دو  
کلمه یکی را سه گاه می شود لذا به منزله کلمه واحده دانسته میشود

و حکم اتباع ثابت میشود **سوال دهم لفظ الرحمن الرحیم**

**لفظاً و معنأً طبق تفسیر مفسر تدوین و تشریح و صید و فرق آنرا**

**مستحق کنید**

جواب سوال دهم ⑩ این دو اسم برای هم مبالغه ساخته شده است

رحم از باب سمع مشتق است مثل صیفه عقیب از عقیبان برای مبالغه

مشتق است یعنی مردی در نهایت عفت ناک



وعلیم که حقیقه مبالغه است از علم مستحق است علامه موجود در جن رحیم  
هر دو از مظهر رحمت است از رقت قلب برآمده است یعنی  
سیلان قلب و در بان نفس که معنی فعل باشد از ماده رحم  
ماخوذ است یعنی بجهه روان زیرا این عفو بریکه که در او است  
مهربان میباشد **سوال معنی رحمت رقت قلب و نرم دلی است**  
که عبارت است از نائب بودن نفس و تماثل معنی و این معانی  
تابع مزاج جسمانی میباشد یعنی اول مزاج جسمانی یک اثر را قبول  
میکند پس از آن این کیفیت موجود میگردد و اگر این صفات به  
الله سبحانه و تعالی اطلاق شود یعنی رحمن الرحیم در آن صورت است  
الله سبحانه و تعالی اثبات نفس و جسم بودن لازم می آید و ظاهر است  
که نفس و جسم مستلزم امکان است که این امر برای ذات الله  
محال است **جواب** اطلاق این الفاظ بر ذات الله بطور غایت  
و آثار هستند نه به نسبت اسباب و موارد بلکه از قبیل انفعال  
و تأثر میباشد مثلاً معنی رحمت رقت قلب است این مبدأ  
و سبب فعل احسان و تأثر میباشد که غایت مبدأ اوست لذا  
مبدأ از قبیل انفعال و تأثر است و اثر از قبیل تاثیر است  
**خبر** **فرق بین رحمن و رحیم** رحمن بالغ است از رحیم  
زیرا قاعده مشهور عرب است که زیادت حروف تدل علی  
زیادت المعنی مثل قطع و قطع یا تشدید بلا تشدید تلاشی مجرر  
است و تلاشی مزید یعنی خلی قطع کنند و همچنین کبار با تخفیف  
به معنی بزرگ و کبار با تشدید معنی خلی بزرگ و چونکه در جن  
حروف هستند در رحیم هم حرف لذا در رحمن نسبت به رحیم زیادت  
رحمت بیشتر دیده میشود **چنانچه قاعده بیضاوی** میفرماید که زیادت  
بر دو قسم است **۱- زیادتی** معنی گاهی به اعتبار کمیت معنی مقدار  
میباشد و گاهی به اعتبار کیفیت در صورت اول یا رحمن الدنیا



و رحیم الاخره گفته میشود و بی اگر زیادتى از لحاظ مقدار را اعتبار  
کرده میشود پس نسبت رحمن به طرف دنیا کرده میشود زیرا که  
رحمت دنیا بر رحمت آخره مقدم است و نسبت رحیم به آخره  
داده میشود زیرا رحمت آخره مؤخر است  
و اگر زیادتى از نظر کیفیت کرده شود پس رحمن الدنیا و الاخره  
و یا رحیم الدنیا گفته میشود یعنی در صورت دوم اضافت رحمن به طرف  
دنیا و آخرت کرده میشود و اضافت رحیم فقط به طرف دنیا میشود  
زیرا تمام نعمتهای آخرت بزرگ است البته نعمتهای دنیا  
کوچک و بزرگ است اگر کوچک را لحاظ نکند اضافت رحیم  
به طرف دنیا میشود در این صورت رحمن الدنیا و الاخرت

سوال ۱۱ **مَلِكُ الْيَوْمِ الدِّينِ اِنْ خَدَعْتَهُ دَرَمَلِكُ وَجُودِ دَارِ د**  
**طَبَقِ دَسْتُورِ مَعْرِفَتِ سَبِيحَةِ مُرَادِ زِيَادَةِ مَالِكِ بِطَرَفِ**  
**يَوْمِ الدِّينِ چيست آيا حَقِّقِ است بِالْفَعْلِ بَاتْفِيسِ شَرْحِ دَهْمِ**

جواب آیت در لغت مَالِكُ یا قَرَأْتُ وجود دارد اول قَرَأْتُ متواتر

مستند که بطور عدل در تفسیر آمده است مَلِكُ الْيَوْمِ الدِّينِ  
این قَرَأْتُ عام کوفى على ابن هزله کسانى و يعقوب است که  
مَالِكُ را به ارباب الف میخوانند مَلِكُ بِمَلِكُ مُلْكًا حَقِيقَةً فاعل  
۲ مَلِكُ به حذف الف مَلِكُ بضم هم حقیقه حقت است یعنی پادشاه  
حاکم اعلی **کافی بیضاوی و صاحب کشاف** قَرَأْتُ دوم را متن  
خود قرار داده برای آن سه دلیل ذکر میکنند که این قَرَأْتُ مرش  
است و معلوم است است که آنها خیالی فطری و عالم به قَرَأْتُ بودن  
۳ ارشاد الله ج، است **لَنْ يَمْلِكُ الْيَوْمَ دَرَمَلِكُ** آیه خداوند ج



خود که گفت ملک یوم فرا ز نر کرده است لذا در ملک الیوم الی  
همین قرائت اختیار کرده شود که در میان دو آیه تناسب  
معنوی باشد و این دو موردی است که ملک از ملک بجمیم  
مستحق است نه به کسر جمیم لذا نزد ایشان حذف الف ترجیح  
دارد **۳** اینکه در ملک به این قرائت بخوانند تعظیم وجود دارد  
بخلاف مالک چونکه مالک از ملک ما خود است یعنی در امتیازی  
مملوک که تصرف کننده و معلوم است که مالک بودن هر کسی ناشی  
صادق می آید بخلاف ملک این از ملک بملک ما خود است  
یعنی بر ماسورین امر و نهی کردن و تصرف نمودن که هر حکمی  
بخواهند انجام میدهند در پادشاه و حاکم اعلی  
و طبیعتی است که هر کسی پادشاه غنی شود بخلاف مالک که اطلاق  
آن بر هر کسی می آید حتی در ملکیت او اگر حقیرترین چیزی  
باشد بنا بر این تازی بیضاوی کلمه ملک را بر مالک ترجیح دادند  
اما در قرائت اول هم وجوه ترجیح وجود دارد اما برای قرائت  
دوم وجوه ترجیح ندارد و در مالک حرف بیشتر هستند لذا به نسبت  
ملک از ملک بملک ثواب بیشتر وجود دارد و ۲ اطلاق مالک بر  
بیشتر افراد صادق می آید و افراد بیشتر را در خود جمع میکنند  
بخلاف ملک زیرا مالک زمین مالک منزل مالک غلام مالک پرندگان  
بر همه مالک بودن صادق می آید برخلاف ملک که نسبت آن  
به این امتیاز است نسبت جم در کلمه مالک و نسبت بیشتری  
وجود دارد به نسبت ملک زیرا برای مالک ملکیت نسبی لازم است  
و مالک در ملکیت خود احتیاج دارد چگونه بخواهد تصرف میکند  
کسی او را سوال نمی کند چنانچه صاحب کتاب گفته الامانک هو المتصرف  
فی الاعیان کیف یشاء بخلاف ملک که مالکیت را لازم نیست  
و اختیار آن معلوم هستند خودی خودی تابع قانون میباشد



به هر حال این دو قرائت واجب میباشند از علامه زنجیری و بیضاوی  
که قرائت ملک را ترجیح دادند قرائت مالک بهتر است  
ولی در واقع مالک ملک هر دو مالک معنی دارد خواه معنی رب باشد  
یا به معنی قادر مطلق **قرائت سوم** به سلون **لام قرائت چهارم**  
**ملک فعل ماضی** است در این صورت یوم الدین بنا بر مفعولیت  
منقوب است این قرائت به طرف امام اعظم و حسن بصری منقوب است  
**قرائت پنجم** مالکاً به طلب خوانده میگوید ای الحمد لله حال گونه  
تعالی مالک یوم الدین یادینکه بنا بر حال بودن از نفو منقوب  
میگوید ای الحمد لله حال گونه تعالی مالکاً یوم الدین یا بنا بر بودن  
از نفو الله منقوب میگوید ای الحمد لله حال گونه تعالی مادگایوم  
الدین **قرائت ششم** بالرفع مع تنوین **قرائت هفتم** مالک بلا تنوین  
بالرفع در این دو قرائت احیر رفع بنا بر خبر بودن از مبتدا محذوف  
ای معوماً مالک الیوم الدین لذا اگر اضافت مالک به طرف یوم باشد  
مثل قرائت ۱ یا بلا تنوین مالک وی باشد و گرنه مع تنوین می آید  
**دب** مالک یوم الدین آری اضافت حقیقی است یا لفظی قبل از هر  
چیز باید دانست که اضافت بردو قسم است **۱ معنوی و حقیقی**  
**۲ اضافت لفظی** اضافت معنوی یعنی اضافت غیر صفت به طرف  
معمول خودش مثل غلام زید و اگر صفت است باشد به طرف غیر معمول  
خودش **صفت** میگوید مثل کریم اللیله اضافت معنوی بریم قسم  
است **۱ اضافت به لام** مثل غلام زید که در اهل غلام لذیر بوده  
**۲ اضافت به من** مثل خاتم فقه که در اهل خاتم من فقه  
**۳ اضافت فرافیه** مثل حلوات الیل که در اهل حلوات فی الیل میباشد  
این اضافت زمانی صورت میگیرد که مضاف الیه ظرف مضاف  
باشد و در صورت اضافت معنوی اگر مضاف الیه معروف باشد



اضافه متعريف است و اگر مضاف اليه نکره باشد مفيد  
 تخفیف است؛ اما اضافه لفظی عبارت است از مضاف بودن  
 صیغه صفت بطرف معمول خودش که فاعل یا مفعول باشد مثل ضارب  
 زيد و مثل حسن والوجه که صیغه صفت به طرف معمول خود یعنی فاعل  
 مضاف است و فایده اضافه لفظی ~~مضافه~~ تخفیف است  
 از مضاف تنوین سابقه می آید و فایده دیگر از تعریف و تخفیف  
 بدست می آید بعد از این تشریر در مالک الیوم الدین بخاطر اضافه  
 که لفظی است صیغه مالک صفت به طرف معمول خود مضاف است  
 و وقتی در این صورت اشکال وارد می شود و آن اینکه در این صورت  
 مالک الیوم الدین بخاطر اضافه لفظی نکره است پس در بیان صفت  
 و موصوف مثلاً بقت نیست **مفسر علام جواب مفید عدد ۴**

اینجا اضافه لفظی نیست اضافه معنوی است زیرا اضافه  
 لفظی عبارت است از مضاف بودن صفت به طرف معمول  
 معمول خودش و این صیغه صفت لفظاً مالک را مضاف کرده  
 بطرف یوم الدین معمول خودش این علی سبیل التوسع است ظرف را  
 علی سبیل التوسع قائم مقام مفعول به عرضی این است که لفظاً مالک  
 که مفعول حقیقی بود یعنی يك كلمه را حذف کرده لفظاً یوم که ظرف  
 است قائم مقام مفعول به قرار داده مالک را به طرف آن مضاف  
 کردند مثل یا سارق اللیل که در اصل عبارت اینطور است یا سارق  
 الیهال فی اللیل **همچنین مالک الیوم الدین** در اصل مالک الامور  
 یوم الدین یعنی مالک تمام امور روز جزا است پس در این عبارت  
 الامور مفعول بود حذف شد و ظرف را توسعاً قائم مقام  
 مفعول قرار داده پس اضافه معمول نیست اضافه معنوی  
 است **سوال** معنی توسع من الطرف این است که در ظرف  
 فی مقدر نباشد و ظرف را مانند مفعول به بلا واسطه منصوب



روزنامه پارس ۳۹  
 ۳۹  
 ۲۸

Subject: Year: Month: Date:

بسم الله الرحمن الرحيم  
 به طرف معمول معمول به سید و بن و قبیله مالک و فاعل را احاطه  
 به طرف معمول معمول انجام دادند این احاطت لفظی است  
 که مفید تعریف است **الحوا** **ما لک** اسم فاعل این عمل  
 نمی کند زیرا برای عمل اسم فاعل شرط است که به معنی **ما لک** یا **استمرار**  
 است اگر به معنی ماضی باشد می شود **ما لک** الامور یوم الدین  
 زیرا در یوم حق تعالی مأمور تمام می باشد مثل نادری  
 المحب الحکمت و نادری و محاب الاعراف اگر به معنی استمرار  
 باشد ترجمه آن **ملک الیوم الحز و علی وجه الاستمرار**  
**خلاصه به معنی ماضی باشد یا استمرار** و قبیله له اسم به معنی  
 حال یا استقبال دلالت کند شرط یافتن پس اضافت  
 صم یافت نمی شود اضافت صفت این غیر معمول میباشد **ما لک** یوم الدین  
**ما لک** یوم الدین صفت لفظی **ما لک** قرار دادن در این مورد صحیح است

معنوی

**سوال (۱۳) و یا یک تعبیر و یا یک شتین علت عدول از غیبت بطرف**  
**خطاب چیست رب، چند قرائت در آیه وجود دارد**  
**وج، معنای عبادت و استعانت چیست چرا عبادت را بر استعانت**  
**مقدم کرد جواب بدهید او چرا مفعول را بر فعل مقدم کرد و توضیح دهید**  
**جواب:** حتی اذا لکن فی الفلک و جبرین بهم بروج این عدول را در علم  
 بیان التفات گویند این التفات در کلام بلغای عرب به نسبت  
 یافت می شود علت این عدول را قاضی بیضاری در آیه و توجیه ذکر  
 میکند در آیه کریمه **و یا یک تعبیر و یا یک شتین نکته اول** عالمانه  
 و عارفانه که این نکته را مصحح میگوید معنی این نکته این است که  
 بخاطر این خطاب کردن درست در می آید **نکته** مصحح وقت در آیه  
 ماضی ذکر ذات الهی آمد که واقعاً مستحق **حکم** است و سپس صفات  
 عظیم آن را بیان کرد و به ذکر آن صفات زانی که مستحق **حکم** است  
 در تمام ذوات دیگر مقایسه کرد و تعلق علم به معلوم **حکم** کرد و

و است



از حذف و عیب  
مشاهده

Subject:

Year:

Month:

Date:

این سخن علمی را به منزله علم یا مشاهده قرار داده آن معلوم همین را خطاب  
کرده ایات بقدر و ایات تسعین ای ذات رب العالمین الرحمن الرحیم  
مالک روز جزا نخشک بالعبادت والا ستعانت و از غیر تو ~~مستعد~~ مدد  
خواهیم و نه آنها را عبادت میکنیم غرض اینکه تمیز بالعبادت  
بمنزله ختام قرار داریم زیرا از ذکر اوصاف و خصوصیات شخصیت  
متعین و متعارف نگردید و از غیر کاملاً متغیر نگردید بخاطر دلالت  
الفاظی اختصاص از عیب عدول کرده به خطاب آمده با الفاظ  
دیگر باید گفته شود وقتی بنده به ذکر حمد الله متقول ~~مستعد~~ و پس  
در اوصاف او فکر میکرد بدن و سید نور معرفت حاصل کرده  
ترتیب کامله باری تعالی و شأن رحیمی الله را ملاحظه فرمود  
از دلایل ترقی کرده ~~مستعد~~ و از عیب بطرف حضور  
راه یافت که آن ذات باری تعالی گوید در طول جلوا و موجود است  
لذا با مشاهده با او گفتگو میکرد پس بنده که تا کنون مالک خود را  
فوق یاد میکرد و در ذکر فکر او بود اکنون ترقی حاصل کرده  
به منزله کامیابی رسید و با اشتیاق فرمود ایات الایه  
از اسلاف متقول است که صواب و لباب قرآن کریم سوره فاتحه و لب  
لباب سوره فاتحه ایات هست فاتحه سیر القرآن و سیر الفاتحه هذاه الکلمه  
نکته دوم صفت التفات عرب عموماً نفس در عبارت را ~~مستعد~~  
از یک اسلوبی به اسلوبی دیگر تغییر داده و به روش دیگر سخن میگوید  
این تبدیل دو فایده دارد یکی آنکه در عبارت ~~مستعد~~ پیدا میشود  
۲ در سامع رغبت شنیدن کلام است ضرب مثل مشهور کل جدید لذیر  
سند را یک نه قرائت است اقرئت مشهور عثمانی کبره هزه و شنید  
اللام ایات لا یفتح الهزه و کبریا هم یفتح الهمایا  
ج عبارت عبارت است از عین عجز و انکساری و از همین کلمه  
این عبارت متقول است



Year: \_\_\_\_\_ Month: \_\_\_\_\_ Date: \_\_\_\_\_  
یعنی این را بر تمام ضروریات استعمال میکنند و آخر را حقیق و مفید را در جواب این  
که عبارت از وسیله است

یعنی آن را بر تمام ضروریات استعمال میکنند و آخر را حقیق و مفید را در جواب این  
یاد هر وقت وقت مطیع و عاجز بودن است هر کاری بخوانید از او  
بلیری چون معنای عبارت بن نهایت است و انکسار و ذلت لذا استعمال  
لفظ عبارت فقط برای الله تعالی استفاده میشود و معنای استعانت  
مدر طلب کردن این برد و قسم است استعانت ضروری و استعانت  
غیر ضروری، ضروری آن است که بغیر از آن <sup>فعل</sup> و سایل حاصل کردن  
فعل ممکن نیست مثل فاعل که برای انجام فعل قدرت داشته باشد  
ولی فاعل علم فعل را داشته باشد و آن که با آخر فعل انجام میدهد  
برای فاعل آمده باشد؛ اگر تمام امور برای بنی آدم باشد انسان  
مستطیع میشود در این صورت انسان را ممکن ساختن درست است  
مثلاً برای کنایه تمام وجوه لازم است و برای بخار و سایل بخار  
چون فعل محتاج است؛ و در اصطلاح علم کلام تعریف استطاعت  
همین است به این استطاعت ضروری گفته میشود و در اصطلاح علم  
فقه آنرا استطاعت ممکنه میگویند غیر ضروریه اشیا را درست  
می آورند که بخاطر حصول آن انجام این فعل آسان و سهل باشد؛  
یعنی از استطاعت ضروریه کمی بیشتر برای انجام فعل این وسایل  
ضروریت و لیکن بخاطر حصول آسانی و سهولت انجام درست آوردن  
این اشیا لازم است؛ علت تقدیم عبارت بر استطاعت این است  
که عبارت وسیله <sup>استعانت</sup> استطاعت است و وسایل بر مقادیر مقدم است  
غیر از اینست بخاطر رعایت فاعل مقدم گردید و وجه تقدیم و یاک  
بر تقدیم در اینجا با وجود اینکه به لحاظ قاعده نحوی فعل باید از فاعل  
مقدم باشد زیرا فعل بر معمول خودش مقدم میشود؛ لذا در آیه کریمه  
پرا معمول را بر عامل مقدم کردند قافی بیضایی و جواب را



**امراد** اگر مفعول ایان ذات باری تعالی است به همین خاطر عقیبا ذات  
 مقدم است و اینجار ایان قاعده وجود را در دهنگامیله یا شاه خدام خود  
 خود را به کاری مختلف کند اول نام خود را ذکر میکنند  
 مفعول عفت او باشد و جای دیگر توجه کنند  
 به همین خاطر الله اعلم الحاکمین است اول تذکره ذات خویش  
 فرمود او را الفواریان دلالت کرد تا که بنده صوفیای باشند که معبود  
 واقعی مانند کان الله است و در تقسیم آخر مستی کنیم بلکه با کمال  
 عاجزی به عبادت بپردازیم **مفعول** بخاطر مهتم به شان بودن  
 مقدم کرد زیرا اصل مقصد ذات الله است **مفعول** بخاطر حصر مقدم شده  
 بحق تعالی مسیدا تمام کائنات است لذا از نظر اعتبار هم مقدم  
 میشود با وجود ذکر **ایان** مفعول را مقدم کرد عابد را بر این سخن  
 متنبه کرد که اولاً با ذات نظر بر ذات معبود باشد نه بر ذات عابد  
 لذا بر این نظر نگاه کرد یک رابطه غیر عبادت بر عابد معبود وجود  
 داشته باشد ذات مقصد او باشد و از ماسوی الله بی رغبت  
 از این کیفیت کلام رسول الله بر کلام حضرت موسی فهمیده میشود  
 چون حضرت رسول ص، فرمود **ان الله معاه** حق تعالی را بر ذات  
 خود مقدم کرد برخلاف حضرت موسی (آن مقین ربی سیدین)  
 که در آن معنی از ربی مقدم است

**سوال ۱۳۱** اهدنا الراء المستقیم لراؤ الذین انعمت علیهم  
 این عبارت را بر نهج مفسر شرح دهید و عبارت آئنده راها چگونه  
 که مفسر شرح داده تشریح کنید **(۴۳)** توضیح بیشتر در حقه **الراء**  
 الجواب این جمله بیان جمله ما قبل است ایان مستقیم یعنی درستی  
 مددی که خواسته شد گویا این جمله بیان اوست حق تعالی به  
 بندگان خود ارشاد میفرماید شما از من مدد طلب میکنید چگونه  
 مدد بکنم شما را بنده عرض کرد **[اهدنا الراء المستقیم]**



که رادراست را به ما بنما و مثله کنی ما را توین اسلام فرمودید  
آنکندن ما را به او کاشم بدار که از هر گونه تفریط و افراط و اعتراعات  
بدعات محفوظ بدار هر روز استغنین مدد عام معبود میباشد  
یعنی خدایا ما را به هر دو راه بر حراط مستقیم کاشم بدار و راه راست  
مستدل را به ما نشان بدهی که از افراط و تفریط پاک باشد پس  
در اهدنا الیراط مستقلاً چیزی را خواسته اند که از همه اهلهم و  
مقهور اعظم بوده است؛ **معنا** **هدایت** **راهنمای کردن**  
است؛ و در اصلاح معنای **هدایت** **رهنمائی** **بالطرف** **مهربانی**  
لذا استعمال **هدایت** در این صورت فقط در امر خیر میباشد نه در  
امر شر زیرا قید لطف منافی عموم است **سؤال این دعوا که قید لطف**  
منافی عموم است با این آیه درست در نمی آید فاعل و هم این امر و الیهیم  
یعنی آنها را بسوی جهنم راه بنما لذا با این آیه معنای قبلی نقض  
میشود علامه بیضاوی ر.ع. فرموده این کلمه مبنی بر استعنا و تحکیم است  
چنانچه بطور منفرد بخیل را بگوی منی و از همین کلمه **هدایت** **قدیه** مأخوذ  
است زیرا تحفه **لطف** **عیت** است و از همین **هدایت** **قول** **عرب**  
**هداد** **الوحش** مشتق است زیرا عرب این قول را به حیوانی اطلاق میکند  
در بیان سرگروه حیوان و حتی باشد فعل ماضی **هدایت** **قدی**  
است و مفارح آن یهدی می آید این فعل به طرف معقول ماضی به  
و اسطر لام یا الی متعدی می شود را کما من التنزیل **الفریر**؛  
ان هذا القرآن یهدی للی هی اقوم بوسیده لام را ای مرا بوسیده ای  
و اختار موسی قومه در اهل موسی من قومه یوره؛ مثلاً بهترین را در  
م اختیار ما قرار بدهی **مستدر** **بوسیده** **من** **است** **اما** **موسی** **ع** **من** **را** **حذف**  
کرد اقسام و مدار **هدایت** **زیادتی** به اعتبار **احساس** **چهار قسم**  
است که بزرگ دیگر **مترطب** **میباشد** **حسی** **احساسی** **یعنی** **غیضان**  
**نیروهای** **که** **به** **وسیده** **آن** **بنده** **بر** **فهمیدن** **مسائل** **خود** **قدرت** **پیدا** **میکند**



مثلاً عقیقان قدرت حسی ظاهره حواس سامعه لامعه زائعه و عقیقان  
 حواس باطنه حسی مشترک خیال و هم و غیره **۲ استدلالتی** یعنی قائم  
 کردن دلیلی که از آن در حق باطل علاج و فساد بسیار پیدا میشود  
 و بسوی همین امر اشاره شده (و هدیناه النیدین) من ایشان را  
 به خیر شتر هر دو هدایت کردم **۳ الیهای جای** که عقل ایشان عاقل میشود  
 در آنجا حق تعالی رسولانی را فرستاد و کتابهای نازل کرد  
 و رهنمای الله به این وسیله حاصل شد و جمعاً هم ائمه یحییون با مرنا  
 همین معنی هدایت را طاعت **۴ انگشانی** که خداوند متعال برای بندهگان  
 خودش در دل آنها راه و رنرهای را منگشای میکند و تمام حجاب ظلمانی  
 را دور میکند و حقائق اشیا و کشف میشود و این انگشاف بوسیله وحی  
 یا الهام یا رویای سالم حاصله و این هدایت قسم چهارم مخصوص انبیاء و اولیا کرام  
 است از ارشاد تکالیفی فیهداهم اقتده و الاذین جاهدو فینا اشکال و اورد  
 میشود و آن اینکه بنده خدا وقتی بادرست ایمان مشرف شد در آن صورت  
 حمد ثنای باری تعالی را بیان میکند و در آن صورت معبود حقیقی را برای  
 عبادت و استعانت مخصوص میداند و وقتی این هدایت برای مؤمن حاصل  
 شود پس از جرات استعیم طلب هدایت دیگر تحصیل حاصل است و این  
 درست؛ جواب قاضی بیضاوی مفسود مؤمن از احدی را طاعت استعیم  
 خرید هدایت **۵ هدایت** ثابت قدم بودن یا **۶ هدایت** است  
 قوله اهدنا صیغه امر است امر و دعاء و لغو مشترک است برای  
 طلب فعلی قری میان دو نسبت امر بعنوان استعلاء و دعاء بعنوان  
 پائین دانستن خود و طلب از دیگر **۷ و اسراراً**، عن سرطاططام  
 کلمه جرات در اصل باده، بود و وقتی چونده طعام را می خورد  
 و فرو میبرد فکانه آن کتاب ترجمه گو یا یا فله فرد میبرد و راه را تقم  
 میگوید چون راه روندگان را فرو میبرد قاضی بیضاوی میفرماید  
 در لغت قریشی و محقق عثمانی با عباد است



س را گنجه بدل کردن گاهی: **سوال این تبدیل برای چی میفرماید**  
لیطابق طاء فی طباق تاء در طباق صاد مطابق طاء باشد باید داشت  
ص ضی و ظ اینها را حروف را طباق میگوید چون در وقت اداء این  
حروف اکثر حسه زبان با کنار دندان ها می چسبند و حروف دیگر  
را منقعه گویند که زبان با دندان ها می چسبند البته تبدیل  
حراطس را چون ~~ح~~ از حروف محسوسه و طاء از حروف محسوره <sup>مستطعنه</sup>  
هرکلی ضد و موجب ثقل است و س را صاد بدل کرد تا بین  
ص و ط مناسبت پیدا کرده و قد شیع الاهد صوت الزا یعنی  
برای صاد آواز پیدا آورند علت اتمام آن است بیکر  
اقرب الی مبدل منه قریب باشد: لذا وقتی که در صد آواز  
ز او تمام کرده شد سا قریب را میباشند و این قرائت این کثیر  
است و اختلاف قرائت عبداللہ بن کثیر تابعی حراط را با سین میخواند  
و ابوعمار حمزہ بن حبیب کوفی متوفی ۱۵۶ با شیا میخواند و دیگر قاریان  
با صاد میخوانند و همین لغت قریشی است و در مذهب حنفی عثمان  
ثابت است جمع حراط شرط جمع کتب لفظ حراط مثل لفظ قریب برای  
تذکیر و تانیث یکسان است (در جای دیگر آمده: اوتکث الذین  
انعم الله علیهم من النیین والهدیقین والشهداء والصالحین؛  
این جمله حراط الذین انعمت بدل الكل از حراط المستقیم است  
و بدل الكل در علم تکریر عامل است گو یا را حذنا حراط المستقیم الایه  
گفته اهدنا حراط الذین انعمت علیهم چنانچه در تعامیل دیگر ارشاد شده است  
الذین المستضعفون لمن آمن منهم قوم مغلوب گروه ضعیف را گفت ایمان  
ایمان آورده بوده اید نگاه کنید اینجا من آمن منهم بدل است برای  
الذین المستضعفون سوال بدل الكل آنرا گوید که عین مبدل منه باشد  
یعنی هر دو در ذات متحد باشند یا در معنی متحد باشند آن دو در معنی  
متحد باشند



لذا چه هر دو رقی برای ذکر هراط المستقیم بود در حالیکه برادر راست  
در خواست علم در اهدنا هراط الذین انعمت علیهم آمده بود  
در حقیقت مقصود تحصیل حاصل است یعنی هراط مستقیم را قبل از خواسته بود  
اینجا میگوید اهدنا هراط المستقیم: جواب: بیفادوی مع، میفرماید این  
عبارت برای دو فایده ذکر شده است: ۱- فایده عام این از تکرار عامل  
یاخته میشود یعنی اول گفته اهدنا هراط المستقیم از این نسبت انعمت  
علیهم پیدا شده که راه مستقیم راه کسانی است که بر آن نعمت داده  
شده لذا از این تا کید پیدا شد و طبق قاعده اذ تکرر تقریر فایده ۲  
فایده خواص یعنی تخریج میکنند که راه مسلمانان مشهور با الاستقامت است

### سوال ۱۳: غیر المفعوب علیهم والاضالین این آیه را طبق دستور تفسیر کنید

#### تفسیر تفسیر کنید

قبل از تفسیر به ترکیب این آیه توجه فرمائید غیر مضاف الی لام به معنی  
الذی موصول مفعوب اسم مفعول علیهم مفعول مالم یم فاعله  
اسم مفعول یا مفعول مالم یم فاعله پیوسته جمله اسمیه حله برای موصول حله  
یا موصول مضاف علیه برای مضاف با مضاف علیه مفعوف و او عاطفه  
لا افاضالین مفعوف یا مفعوف علیه پیوسته بدل الکل برای الذی  
خاص صاحب میفرماید در غیر المفعوب دو قرأنت وجود دارد  
یکی مجرور و یکی مفعوب در قرأنت مجهول مفعول خواننده میشود  
در این صورت دو ترکیب وجود دارد معنی غیر برای الذی انعمت  
علیهم بدل است در این صورت ترجمه که منعم علیه همان گروهی  
است که از عفت الهی محفوظ و سالم مانده اند لیکن در این صورت  
مفعلن است که از انعمت علیهم مقوا همان مردم مراد باشد که هرگز  
گمراه نمی شود مثلاً انبیاء مع، ترکیب دوم مفعوف و مفعوف علیه  
پیوسته صفت الذین انعمت علیهم قرار داده شود این صفت بر دو  
قسم است یکی صفت کاشف دوم صفت مخفی کاشف آنرا